

فهرست



فصل ۵: ادبیات انقلاب اسلامی

- ۷۸ درس دهم: دریا دلان صف شکن
- ۸۰ کارگاه متن پژوهی
- ۸۲ گنج حکمت: یک گام، فراتر
- ۸۲ سؤال‌های امتحانی
- ۸۵ درس یازدهم: خاک آزادگان
- ۸۶ کارگاه متن پژوهی
- ۸۷ روان‌خوانی: شیرزنان ایران
- ۹۱ سؤال‌های امتحانی



فصل ۶: ادبیات حماسی

- ۹۶ درس دوازدهم: رستم و اشکبوس
- ۱۰۰ کارگاه متن پژوهی
- ۱۰۱ گنج حکمت: عامل و رعیت
- ۱۰۲ سؤال‌های امتحانی
- ۱۰۵ درس سیزدهم: گردآفرید
- ۱۱۰ کارگاه متن پژوهی
- ۱۱۱ شعرخوانی: دلیران و مردان ایران زمین
- ۱۱۲ سؤال‌های امتحانی



فصل ۷: ادبیات داستانی

- ۱۱۷ درس چهاردهم: طوطی و بقال
- ۱۱۹ کارگاه متن پژوهی
- ۱۲۱ گنج حکمت: ای رفیق!
- ۱۲۲ سؤال‌های امتحانی
- ۱۲۵ درس شانزدهم: خسرو
- ۱۲۹ کارگاه متن پژوهی
- ۱۳۱ روان‌خوانی: طراران
- ۱۳۳ سؤال‌های امتحانی



فصل ۸: ادبیات جهان

- ۱۳۸ درس هفدهم: سپیده دم
- ۱۴۰ کارگاه متن پژوهی
- ۱۴۲ گنج حکمت: مزار شاعر
- ۱۴۳ سؤال‌های امتحانی
- ۱۴۵ درس هجدهم: عظمت نگاه
- ۱۴۷ کارگاه متن پژوهی
- ۱۴۹ روان‌خوانی: سه پرسش

نیایش: الهی

- ۱۵۱ سؤال‌های امتحانی

خلاصه دروس

نمونه آزمون پایان سال

ستایش: به نام کردگار

فصل ۱: ادبیات تعلیمی

- ۹ درس یکم: چشمه
- ۱۰ کارگاه متن پژوهی
- ۱۳ گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها
- ۱۳ سؤال‌های امتحانی
- ۱۶ درس دوم: از آموختن، ننگ مدار
- ۱۷ کارگاه متن پژوهی
- ۱۸ روان‌خوانی: دیوار
- ۲۳ سؤال‌های امتحانی



فصل ۲: ادبیات سفر و زندگی

- ۲۷ درس سوم: سفر به بصره
- ۲۹ کارگاه متن پژوهی
- ۳۰ گنج حکمت: شبی در کاروان
- ۳۱ سؤال‌های امتحانی
- ۳۴ درس پنجم: کلاس نقاشی
- ۳۶ کارگاه متن پژوهی
- ۳۷ روان‌خوانی: پیرمرد چشم ما بود
- ۳۹ سؤال‌های امتحانی



فصل ۳: ادبیات غنایی

- ۴۳ درس ششم: مهر و وفا
- ۴۴ کارگاه متن پژوهی
- ۴۶ گنج حکمت: حقه راز
- ۴۶ سؤال‌های امتحانی
- ۴۹ درس هفتم: جمال و کمال
- ۵۰ کارگاه متن پژوهی
- ۵۲ شعرخوانی: بوی گل و ریحان‌ها
- ۵۳ سؤال‌های امتحانی



فصل ۴: ادبیات پایداری

- ۵۷ درس هشتم: پاسداری از حقیقت
- ۵۸ کارگاه متن پژوهی
- ۶۰ گنج حکمت: دیوار عدل
- ۶۰ سؤال‌های امتحانی
- ۶۳ درس نهم: بیداد ظالمان
- ۶۴ کارگاه متن پژوهی
- ۶۶ شعرخوانی: همای رحمت
- ۶۷ سؤال‌های امتحانی



نمونه آزمون نیم سال اول

اسب از پهلو آبی خود را به کمال نشان میداد ای بی نشان محض، نشان از که جویمت؟ کم گشت در تو هر دو جهان
 صد هزاران این چنین اشتباه بین فرقتان چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید
 هفتاد ساله راه بین چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید
 به دل راحت نشستم و شکمی سیر نوش جان کردم
 صد هزاران این چنین اشتباه بین فرقتان هفتاد گلابست گویی به جویش روان
 تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم بعد از تو روا باشد. نقض همه پیمان‌ها
 چون بدوم سبزه در آغوش من بوسه زند بر و بر دوش من
 بخندید رستم به آواز گفت که بنشین به پیش گرنامه جفت
 باغ گل از آن جا که تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم
 بار بشر را به دوش گرفتن
 خیالت به
 گل از آن جا که تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم
 تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم
 بخندید رستم به آواز گفت که بنشین به پیش گرنامه جفت

اسب از پهلو آبی خود را به کمال نشان میداد ای بی نشان محض، نشان از که جویمت؟ کم گشت در تو هر دو جهان
 صد هزاران این چنین اشتباه بین فرقتان چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید
 هفتاد ساله راه بین چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید
 به دل راحت نشستم و شکمی سیر نوش جان کردم
 صد هزاران این چنین اشتباه بین فرقتان هفتاد گلابست گویی به جویش روان
 تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم بعد از تو روا باشد. نقض همه پیمان‌ها
 چون بدوم سبزه در آغوش من بوسه زند بر و بر دوش من
 بخندید رستم به آواز گفت که بنشین به پیش گرنامه جفت
 باغ گل از آن جا که تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم
 بار بشر را به دوش گرفتن
 خیالت به
 گل از آن جا که تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم
 تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم
 بخندید رستم به آواز گفت که بنشین به پیش گرنامه جفت

ستایش: به نام کردگار



این شعر از کتاب «الهی‌نامه» سرودهٔ «عطار نیشابوری» و در قالب «مثنوی» است.

به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

معنی: به نام آفرینندهٔ هفت آسمان، [کسی] که انسان را از مثنی خاک آفرید.

تلمیح به داستان آفرینش انسان / جمع آمدن «افلاک» در عبارت «هفت افلاک» از ویژگی‌های زبانی متون گذشته است، امروزه ما «هفت فلک» می‌گوییم.

الهی، فضل خود را یار ما کن ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

معنی: خداوندا، بخشش خود را با ما همراه کن و از روی رحمت و لطف نگاهی به حال ما بینداز.

«چیزی را یار کسی کردن»: کنایه از همراه کردن آن چیز با آن شخص / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»

تویی رزاق هر پیدا و پنهان تویی خلاق هر دانا و نادان

معنی: تو روزی‌دهنده به هر پیدا و پنهانی و تو آفرینندهٔ هر دانا و نادان هستی.

«پیدا و پنهان» و «دانا و نادان»: تضاد / «پیدا و پنهان»: مجاز از «کل هستی» / «دانا و نادان»: مجاز از همهٔ انسان‌ها

زهی گویا ز تو، کام و زبانه تویی هم آشکارا، هم نهانم

معنی: چه خوش است که آرزوی قلبی و آنچه بر زبان می‌رانم، دربارهٔ تو باشد زیرا تو تمام وجودم هستی.

«زهی» شبه‌جمله است. / «زبان»: مجاز از «گفته‌ها و سخنان» / «آشکارا، نهان»: تضاد / واج‌آرایی: تکرار صامت «م»

چو در وقت بهار آیی پدیدار حقیقت، پرده برداری ز رخسار

معنی: وقتی که در فصل بهار نمایان می‌شوی، از چهرهٔ حق [که خودت هستی] نقاب را کنار می‌زنی.

«آمدن» در گذشته به معنی «شدن» به کار می‌رفته است، عبارت «پدیدار آیی» یعنی «پدیدار شوی» / شکل مرتب‌شدهٔ مصراع دوم به این شکل است: «ز رخسار حقیقت پرده برداری» / «پرده‌برداشتن»: کنایه از آشکارکردن / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»

فروغ رویت اندازی سوی خاک عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

معنی: روشنی رویت را بر روی خاک می‌اندازی و تصویرهای شگفت‌آوری از خاک ایجاد می‌کنی.

«عجایب نقش‌ها» در واقع «نقش‌های عجایب» است. جمع آمدن صفت (عجایب) یکی از ویژگی‌های نوشته‌های گذشته است؛ امروز می‌گوییم «نقش‌های عجیب» / «خاک»: مجاز از طبیعت و جهان / «ت» در «رویت»: مضاف‌الیه / در این بیت «اندازی و سازی» قافیه و «سوی خاک» ردیف است.

گل از شوق تو خندان در بهار است گل از آتش رنگ‌های بی‌شمار است

معنی: گل به دلیل اشتیاقی که به تو دارد شکفته می‌شود [و می‌خندد] و به همین علت است که رنگ‌های بی‌شماری دارد.

«خندیدن گل»: شخصیت‌بخشی (تشخیص) و کنایه از شکفته‌شدن آن / منظور از «ش» در «آتش» گل است.

هر آن وصفی که گویم بیش از آنی یقین دانم که بی‌شک جان جانی

معنی: هر گونه که بخواهم تو را توصیف کنم باز هم تو بیشتر از بیان من هستی و مطمئن هستم که بدون تردید تو اصل حیات و زندگی هستی.

«جان جان»: کنایه از خداوند / «جان» و «آن»: جناس

نمی‌دانم، نمی‌دانم، الهی تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی

معنی: خداوندا من چیزی نمی‌دانم و این تو هستی که می‌دانی و آگاهی که خواسته‌ات چیست.

«نمی‌دانم» و «تو دانی»: تکرار / واج‌آرایی: تکرار صامت «د» و «ن» / «نمی‌دانم» و «دانی»: تضاد

کردگار: آفریننده

افلاک: جمع فلک: آسمان، چرخ

پیدا کرد: آفرید

فضل: بخشش، کرم، نیکویی، دانش

نظر: نگاه، توجه

کار: (این‌جا) وضعیت، حال

رزاق: روزی‌دهنده

خلاق: آفریننده

زهی: آفرین

کام: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان

زبان

پدیدار: آشکارا، نمایان

حقیقت: اصل و ذات هر چیز، این‌جا منظور خداوند است.

رخسار: چهره، روی

فروغ: روشنی، پرتو

عجایب: جمع عجیب: چیزهای شگفت‌آور

جان: روح، آنچه به جسم حیات می‌بخشد.

جان جان: آنچه به روح حیات می‌بخشد، اصل زندگی



سرودهٔ «نیما یوشیج» (علی اسفندیاری)

ماجرای این درس ...

تا حالا فکر کردی یک چشمه پی ویژگی‌هایی داره؟ مثلاً زلال و روشنه، هر جا باشه اونجا پُر از گل و سبزه همیشه و فُلاسه زندگی رو به همراه خودش میاره. اما همین چشمه با تمام زیبایی‌ها و ویژگی‌هاش به دریا که می‌رسه ...!

غلغله‌زن، پُرشور
چهره‌نما: (در مورد آب) زلاله،
شفاف، آنچه از شفافیت چهره در
آن نمایان باشد.
تیزباز، شتابنده، سریع

غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزباز

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا

معنی: چشمهٔ پُرشور، زلال و شتابنده‌ای از سنگی جدا و جاری شد.

«غلغله‌زن و تیزباز بودن چشمه»: شخصیت‌بخشی (تشخیص)

گاه چو تیری که رود بر هدف

گاه به دهان برزده کف چون صدف

معنی: گاه کفی چون صدف بر رویش قرار می‌گرفت و گاه مانند تیری که به سوی هدف می‌رود به سرعت حرکت می‌کرد.

«دهان داشتن چشمه»: شخصیت‌بخشی (تشخیص) / «کف چون صدف»: تشبیه (کف: مشبّه؛ چون: ادات تشبیه؛ صدف: مشبّه‌به) / «(چشمه) چو تیری که رود بر هدف»: تشبیه (چشمه: مشبّه؛ چو: ادات تشبیه؛ تیری که رود بر هدف: وجه‌شبهه) / واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «د» و «ر»

تاج سر گلبن و صحرا منم

گفت: «در این معرکه یکتا منم

معنی: گفت: «در بین همهٔ موجودات، من یگانه هستم و سرور گل و صحرا هستم.

تاج سر بودن»: کنایه از بزرگ و سرور بودن

معرکه: میدان جنگ، جای نبرد،
غوغا، شلوغی
تاج سر بودن: بزرگ و سرور بودن
گلبن: بوتهٔ گل، گل سرخ، بیخ
بوتهٔ گل

بوسه زند بر سر و بر دوش من

چون بدوم سبزه در آغوش من

معنی: وقتی جاری می‌شوم، سبزه و گیاه در کنارم، سر و دوشم را می‌بوسد. (یعنی سبزه در کنار من می‌روید).

«دویدن چشمه» «آغوش و سر و دوش داشتن چشمه» و «بوسه‌زدن سبزه»: شخصیت‌بخشی

ماه ببیند رخ خود را به من

چون بگشایم ز سر مو شگن

معنی: آن‌قدر زلالم که [وقتی امواج پر پیچ و تاب را از مقابل چهره کنار بزنم و ساکن شوم، ماه روی خود را در من می‌بیند.

«موگشادن چشمه» و «رخ داشتن و دیدن ماه»: شخصیت‌بخشی (تشخیص) / «مو»: استعاره از امواج

قطرهٔ باران که درافتد به خاک
در بر من، ره چو به پایان برد
معنی: قطرهٔ باران که وقتی به روی خاک می‌افتد، گیاهانی همچون گوهر درخشان از آن می‌روید؛ زمانی که در انتهای راهش به من برسد، از شرمندگی سر را پایین می‌اندازد.

«خاک»: مجاز از زمین / «گوهر»: استعاره از سبزه و گیاه / «سر به گریبان بردن»: کنایه از شرمندگی / «سر به گریبان بردن قطره»: شخصیت‌بخشی (تشخیص)

باغ ز من حاصل سرمایه شد

ابر ز من سرمایهٔ خود را که باران است، از من می‌گیرد و باغ از من صاحب زیبایی می‌شود.

معنی: ابر سرمایهٔ خود را که باران است، از من می‌گیرد و باغ از من صاحب زیبایی می‌شود.

منظور از سرمایهٔ ابر، بخار آبی است که به آسمان می‌رود و تبدیل به باران می‌شود.

می‌کند از پرتو من زندگی

گل به همه رنگ و برازندگی

معنی: گل که آن همه زیبایی و شایستگی دارد، از روشنایی وجود من زندگی خود را گرفته است.

واج‌آرایی: تکرار صامت «گ»

کیست کند با چو منی همسری؟

در بُن این بردهٔ نیلوفری

معنی: در نهاد این آسمان آبی‌رنگ (و در روی زمین) چه کسی می‌تواند با من برابری کند؟

«مصرع دوم» پرسش انکاری دارد (کسی نمی‌تواند با من برابری کند). / «بردهٔ نیلوفری»: استعاره از آسمان لاجوردی

شکن: بیخ و خم مو، زلف
گهر: گوهر، جواهر
تابناک: درخشان
خجل: شرمنده
گریبان: یقه

برازندگی: شایستگی، لیاقت
پرتو: فروغ و روشنایی

نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ «بردهٔ نیلوفری»: آسمان لاجوردی
بُن: بنیاد، بیخ، نهاد، انتهای هر چیز
همسری: برابری

زین نَمَط آن مست‌شده از غرور
معنی: آن مست‌شده از غرور به همین شیوه حرکت کرد و زمانی که کمی از آغاز مسیر دور شد.

«مست از غرور شدن چشمه»: شخصیت‌بخشی (تشخیص)

دید یکی بحر خروشنده‌ای
معنی: دریای خروشان را دید که ترس آور، بی‌نظیر و جوشان بود.

«واج‌آرایی: تکرار صامت «ن»

نعره برآورده، فلک کرده گر
معنی: فریادش آن قدر بلند بود که گوش آسمان را کر کرده بود. چشمانش را سیاه کرده و بسیار ترسناک شده بود.

«نعره‌برآوردن، دیده سیاه‌کردن و زهره‌در شدن دریا» و «گرشدن فلک»: شخصیت‌بخشی / «کرکردن فلک» کنایه از صدای بسیار بلند / «سیاه‌کردن دیده» و «زهره در شدن» کنایه از ترسناک‌شدن / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»

راست به مانند یکی زلزله
معنی: [دریا] درست مانند زمین‌لرزه‌ای، بدنش را بر روی ساحل رها کرده بود. (موج‌های دریا روی ساحل رها می‌شدند).

«(بحر) به مانند یکی زلزله»: تشبیه (بحر: مشتبه؛ به مانند: ادات تشبیه؛ زلزله: مشتبه‌به) / «تن دریا» و «تن ساحل» و «یله‌دادن دریا»: شخصیت‌بخشی (تشخیص) / «تن»: تکرار

چشمه کوچک چو به آنجا رسید
معنی: وقتی چشمه کوچک به آنجا رسید و آن همه آشوب و غوغای دریا را دید،

«رسیدن چشمه» و «هنگامه دریا»: شخصیت‌بخشی (تشخیص)

خواست کز آن ورطه قدم درکشد
معنی: خواست که از آن گرداب خود را نجات دهد و خود را از آن حادثه برهاند.

«قدم»: مجاز از کل وجود / «قدم درکشیدن» و «خویشتن برتر کشیدن»: کنایه از رهاندن / «قدم درکشیدن و خویشتن برتر کشیدن چشمه»: شخصیت‌بخشی (تشخیص)

لیک چنان خیره و خاموش ماند
معنی: انا چنان مات و مبهوت و ساکت ماند که با آن همه خوش‌زبانی دیگر حرفی برای گفتن نداشت.

«خیره و خاموش ماندن و شیرین‌سخنی چشمه»: شخصیت‌بخشی (تشخیص) / «شیرین‌سخنی»: حس آمیزی و کنایه از زیبا سخن گفتن / «گوش‌ماندن»: کنایه از ساکت‌شدن / «گوش»: مجاز از قدرت شنوایی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

معانی واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه نمایید.

در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟

راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله

همسری: در متن به معنی «برابری» و امروزه به معنی «ازدواج» است.

راست: در متن به معنی «دقیقاً» و امروزه به معنی «سمت راست یا سخن درست» است.

بیت زیر را براساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا»

این سؤال دقیقاً از ما چی می‌خواد؟

منظور از «ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی» این‌که جمله، معمولی در زبان فارسی چه شکلیه؟ در یک جمله، معمولی ما می‌گیم «من آمدم»:

نمی‌گیم «آدمم من» یا مثلاً می‌گیم «من کتاب را خریدم» نمی‌گیم «خریدم من کتاب را». پس وقتی فعل، آخر جمله میاد و انجام‌دهنده، اون فعل

(نهاد) اول جمله میاد و باقی اجزا، بین اینها، «ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی» رعایت شده: حالا بریم سراغ سؤال

نمط: روش، نوع
 مبدأ: ابتدا، آغاز

بحر: دریا
 سهمگن: سهمگین، ترس آور
 نادره: بی‌مانند، بی‌نظیر

نعره: فریاد
 فلک: آسمان
 زهره‌در (زهره‌درنده): بسیار ترسناک

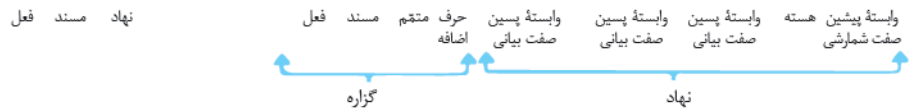
یله: رها، آرد
 یله‌دادن: تکیه‌دادن، لم‌دادن

هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم

ورطه: زمین پست، مهلکه، هلاکت
 برترکشیدن: به بالاتر رسانیدن، (اینجا) خود را رهاندن

لیک: انا
 خیره: سرگشته، حیران، فرامانده، لجاج، بیهوده

«یک چشمه غلغله‌زن، چهره‌نما و تیزیبا از سنگی جدا گشت»؛ اجزای اصلی: چشمه جدا گشت.



قلمرو ادبی

هر یک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

چون بگشایم ز سر مو، شکن
 گه به دهان برزده کف چون صدف

«موگشادن چشمه» و «رخ‌داشتن ماه»: شخصیت‌بخشی (تشخیص)

دهان داشتن چشمه: شخصیت‌بخشی (تشخیص) / «کف چون صدف»: تشبیه / «چو تیری که رود بر هدف»: تشبیه / «واج‌آرایی»: تکرار صامت‌های «د» و «ر»

با توجه به شعر نیما، «چشمه» نماد چه کسانی است؟ نماد انسان‌های مغرور و متکبر

آمیختن دو یا چند حس در کلام را «حس آمیزی» می‌گویند؛ مانند: «حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود». در این نمونه، سپهری از «روشن بودن حرف» سخن گفته است. «روشن بودن» امری دیدنی و «حرف» شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است.

نمونه‌ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید.

در مصراع «کز همه شیرین‌سخنی گوش ماند» عبارت «شیرین‌سخنی» حس آمیزی است. «شیرین»، چشیدنی و «سخن» شنیدنی است

حس آمیزی

ما پنج حس داریم که با کمک اونا اطرافمون رو شناسایی می‌کنیم. شنوایی، بویایی، بینایی، لامسه و چشایی. گاهی شاعران و نویسندگان اینهارو با هم ترکیب کردن و به هم آمیختن، اسمش رو هم گذاشتن «حس آمیزی». مثلاً در ترکیب «سُغن شیرین» یا «هواب تلخ» «سُغن و هواب» شنیدنی هستن، اما با «شیرین و تلخ» که چشیدنی هستن ترکیب شدن.

مثال

از این شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم به ترانه‌های رنگین به بهانه‌های شیرین گر بُود از تلخی مرگت خبر	که سرتاپای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد بکشید سوی خانه، مِه خوب خوش‌لقا را جان شیرینت شود زیر و زبر
---	---

هر واژه یک معنای اصلی و یک یا چند معنای غیراصلی دارد؛ به معنای اصلی واژه معنای حقیقی و به معنای غیراصلی آن، معنای «مجازی» می‌گویند؛ کلمه‌ای که در معنای غیرحقیقی به کار رفته باشد، «مجاز» نامیده می‌شود؛ مثال:

پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار
 تا نباشد در پس دیوار، گوش

همان‌طور که می‌دانید «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، حقیقت است و نمی‌تواند در پس دیوار بیاید؛ شاعر در بیت اول به مفهوم مجازی

گوش، یعنی «انسان سخن‌چین» تأکید دارد.

اکنون به این بیت توجه نمایید:

بر سر آنم که گر ز دست برآید
 دست به کاری زخم که غصه سرآید

واژه‌های «سر» و «دست» در مصراع اول، به معنای «قصد و اندیشه» و «قدرت و اختیار» به کار رفته است.

در شعر این درس، دو نمونه مجاز بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

قطره باران که درافتد به خاک

«خاک»: مجاز از زمین

خواست کز آن ورطه قدم درکشد

«قدم»: مجاز از کل وجود

لیک چنان خیره و خاموش ماند

«گوش»: مجاز از قدرت شنوایی

مجاز

- ما در طول شبانه‌روز بارها و بارها از «مجاز» استفاده می‌کنیم بدون اینکه خودمون فکر داشته باشیم؛ مثلاً این جمله‌ها رو ببین:
- بچه‌جان! غذا تو خوردی؟ - بله مادرم، بله! **یه «بشقاب»** کامل خوردم.
 - مطمئناً منظورت اینه که «غذای داخل بشقاب» رو خوردی، نه «خودِ بشقاب» رو.
 - بچه‌جان! **«آب»** رو ببند. روزی صدبار باید اینو بهت بگم؟ - چشم پدر من، چشم! اینجا منظور پدرت حتماً اینه که «شیر آب» رو ببند، نه «خود آب» رو.
 - وای ندیدی! جلو مدرسه یه دست‌فروشه اومده بود، کل **«مدرسه»** جمع شده بودن دورش. در این جمله هم منظور از مدرسه، «دانش‌آموزانِ مدرسه» است.
 - «مجاز» به کار رفتن یک کلمه به جای کلمهٔ دیگه است، اما دوتا شرط داره:
 - (۱) یه **علتی** داشته باشه، همین جوری که نمی‌شه.
 - (۲) یه **سر نخ** به شنونده داده بشه تا بدونه کلمه در معنای اصلی نیست و از معنای مجازیش استفاده شده.

مثلاً این جمله رو ببین:

- **«خونه»** همسایه‌مون رو دزد بُرد.

فُج، اینها کلمهٔ «خونه» مجاز از «وسایل خونه» است. از اون‌هایی که «خونه» مکانیه که «وسایل خونه» رو داخلش می‌ذارن، می‌تونه به پای «وسایل خونه» به کار بره. یه سر نخ هم در جمله داریم، اونم فعل «بُردن» هستش که مشخص کرده منظور «خودِ خونه» نیست، چون خونه رو که نمی‌شه بایه یا کرد، فقط می‌شه فرابش کرد. 😊

مثال:

- آفرین، جان‌آفرینِ پاک را / او که جان بخشید و ایمان **«خاک»** را
- جان‌آفرینِ پاک (خداوند) به چه کسی جان و ایمان بخشید؟ بله، به «انسان» اما اینجا شاعر به جای «انسان» از «خاک» که جسم انسان ازش درست شده، استفاده کرده.
- چو آشامیدم این **«پیمانه»** را پاک / درافتادم ز مستی بر سر خاک
- چون شاعر گفته «آشامیدم» پس منظور از «پیمانه» چیزیه که داخل پیمانه است، نه «خود پیمانه».
- تویی رزاق هر **«پیدا و پنهان»** / تویی خلاق هر **«دانا و نادان»**
- «پیدا و پنهان» مجاز از «کل هستی» و «دانا و نادان» مجاز از «کل انسان‌ها» است.
- زهی گویا ز تو کام و **«زبانم»** / تویی هم آشکارا هم نهانم
- «زبان» مجاز از «سخنان و گفته‌ها» است.

قلمرو فکری

۱ پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوهٔ تفکر «چشمه» ایجاد شد؟

عظمت دریا را دریافت و به ناچیزبودن خود پی برد.

۲ معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره برآورده، فلک کرده کر / دیده سیه کرده، شده زهره‌در»

فریادش آن قدر بلند بود که گوش آسمان را کر کرده بود. چشمانش را سیاه کرده و بسیار ترسناک شده بود.

۳ سرودهٔ زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

(۱) یکی قطره باران ز ابری چکید / خجل شد چو پهنای دریا بدید

(۲) که جایی که دریاست من کیستم؟ / گر او هست حقاً که من نیستم

(۳) چو خود را به چشم حقارت بدید / صدف در کنارش به جان پرورید

(۴) بلندی از آن یافت کاو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد

معنای سرودهٔ سعدی:

(۱) قطرهٔ بارانی از ابری چکید. وقتی آن قطره، بزرگی دریا را دید، شرم‌منده شد.

(۲) گفت: جایی که دریا وجود دارد من کسی نیستم. اگر او وجود دارد حقیقتاً که من وجود ندارم.

(۳) چون خودش را کوچک دید (و متکبر نبود) صدف آن قطره را در آغوش کشید و با جان و دل پرورش داد.

(۴) [پس باید دانست که] کسی به مقام بالایی می‌رسد که افتاده و فروتن باشد و کسی به هستی حقیقی دست می‌یابد که وجودی برای خودش قائل نباشد.

مقایسه: در شعر نیما، چشمه مغرور است و نهایتاً پس از ملاقات دریا، به خاطر غرورش از بین می‌رود، اما در شعر سعدی، یک قطره باران با تواضع و فروتنی در دل صدف جا خوش می‌کند و به مرواریدی ارزشمند تبدیل می‌شود.

۴ دوست دارید جای کدام یک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.
«دریا»، زیرا در این شعر «چشمه» نماد غرور و «دریا» نماد بزرگی و عظمت است. (شما می‌توانید نظر خود را بنویسید.)

گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها

این حکایت از کتاب «داستان‌های صاحب‌دلان» به کوشش «محمد محمدی اشتهاردی» است.

دانشمندی در بیابان به چوپانی رسید و به او گفت: چرا به جای تحصیل علم، چوپانی می‌کنی؟

چوپان در جواب گفت: آنچه خلاصه دانش‌ها است، یاد گرفته‌ام.

دانشمند گفت: خلاصه دانش‌ها چیست؟

چوپان گفت پنج چیز است:

- تا راست تمام نشده دروغ نمی‌گویم.

- تا مال حلال تمام نشده، حرام نخورم.

- تا از عیب و گناه خود، پاک نگردم، عیب مردم نگویم.

- تا روزی خدا تمام نشده، به خانه دیگری نروم.

- تا قدم به بهشت نگذاشته‌ام، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم.

دانشمند گفت: حقیقتاً که تمام علم را دریافته‌ای، هر کس این پنج خصلت را داشته باشد، از آب حقیقت علم و حکمت، سیراب شده است.

۵ «آب حقیقت»: اضافه تشبیهی (حقیقت: مشبه؛ آب: مشبه‌به)

تحصیل: فراگیری

قدم گذاشتن، وارد شدن

حقیقتاً: به درستی، به راستی

دریافتن: آموختن

خصلت: ویژگی

سؤال‌های امتحانی

بخش اول: معنی و مفهوم شعر و نثر

عبارات و اشعار زیر را به نثر روان بازگردانی کنید.

- ۱- زهی گویا ز تو، کام و زبانم
- ۲- چو در وقت بهار آبی پدیدار
- ۳- هر آن وصفی که گویم بیش از آنی
- ۴- ابر ز من حامل سرمایه شد
- ۵- دید، یکی بحر خروشنده‌ای
- ۶- راست به مانند یکی زلزله
- ۷- خواست کز آن ورطه قدم درکشد

بخش دوم: قلمرو زبانی

معنی واژگان مشخص شده را بنویسید.

- ۸- به نام کردگار هفت افلاک
- ۹- فروغ رویت اندازی سوی خاک
- ۱۰- چون بگشایم ز سر مو شکن
- ۱۱- زمین نَمَط آن مست‌شده از غرور
- ۱۲- دیده سیه کرده شده زهره‌در
- ۱۳- داده تنش بر تن ساحل یله

تویی هم آشکارا هم نهانم
حقیقت، پرده برداری ز رخسار
یقین دانم که بی‌شک جانی جانی
باغ ز من صاحب پیرایه شد
سه‌مگنی، نادره جوشنده‌ای
داده تنش بر تن ساحل یله
خویشتن از حادثه برتر کشد

ماه ببیند رخ خود را به من
رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

۱۴- در ابیات زیر، نقش کلمات مشخص شده را بنویسید.

ابر ز من حامل سرمایه شد
باغ ز من صاحب پیرایه شد
گل به همه رنگ و برازندگی
می‌کند از پرتو من زندگی

۱۵- در کدام بیت، غلط املائی وجود دارد؟ آن را اصلاح کنید.

الف) خاست کز آن ورطه قدم درکشد
خویشتن از حادثه برتر کشد
ب) نعره برآورده فلک کرده کر
دیده سیه کرده شده زهره در

بخش سوم: قلمرو ادبی

۱۶- در هر یک از ابیات زیر قسمت‌های مشخص شده، چه آرایه‌هایی پدید آورده است؟

الف) تویی رزاق هر پیدا و پنهان
تویی خلاق هر دانا و نادان
ب) راست به مانند یکی زلزله
داده تنش بر تن ساحل یله
ج) چون بگشایم ز سر مو شکن
ماه ببیند رخ خود را به من
د) قطره باران که درافتد به خاک
زو بدمد بس گهر تابناک
ه) در بن این پرده نیلوفری
کیست کند با چو منی همسری؟
و) لیک چنان خیره و خاموش ماند
کز همه شیرین‌سخنی گوش ماند

۱۷- مصراع دوم بیت زیر چه آرایه‌ای دارد؟

«در بن این پرده نیلوفری

۱۸- در بیت «گل به همه رنگ و برازندگی / می‌کند از پرتو من زندگی» واج آرایه کدام صامت (حرف) مشهود است؟

۱۹- «الهی نامه» اثر کیست و در چه قالبی سروده شده است؟

۲۰- «داستان‌های صاحب‌دلان» به کوشش چه کسی گردآوری شده است؟

۲۱- شعر «چشمه و سنگ» در چه قالبی سروده شده است؟

بخش چهارم: قلمرو فکری

۲۲- در بیت زیر منظور شاعر از مصراع دوم چیست؟

«هرآن وصفی که گویم بیش از آنی
یقین دانم که بی‌شک جان‌جانی»
۲۳- در مصراع «گل از شوق تو خندان در بهار است»، منظور از «خندان بودن گل» چیست؟

۲۴- با توجه به ابیات زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا
غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا
گفت: «در این معرکه یکتا منم
تاج سر گلبن و صحرا منم»
الف) شاعر با آوردن صفت «چهره‌نما»، کدام ویژگی چشمه را نشان داده است؟
ب) عبارت کنایی «تاج سر بودن» به چه معناست؟

۱- قلمرو ادبی شامل آرایه‌های ادبی و دیگر اطلاعات مرتبط با ادبیات است. به همین علت سؤالات بخش تاریخ ادبیات و انواع ادبی در این قسمت آمده است تا نظم بهتری بیابند.

پاسخ سؤال‌های امتحانی

- ۱- چه خوش است که آرزوی قلبی و آنچه بر زبان می‌رانم، درباره‌ی تو باشد، زیرا تو تمام وجودم هستی.
- ۲- وقتی که در فصل بهار نمایان شوی، از چهره‌ی حق (که خودت هستی) نقاب را کنار می‌زنی.
- ۳- هرگونه که بخواهم تو را توصیف کنم، باز هم تو بیشتر از بیان من هستی و مطمئن هستم که بدون تردید، تو اصل حیات و زندگی هستی.
- ۴- ابر سرمایه‌ی خود را که باران است، از من می‌گیرد و باغ از من صاحب زیبایی می‌شود.
- ۵- دریای خروشان را دید که ترس‌آور، بی‌نظیر و جوشان بود.
- ۶- [دریا] درست مانند زمین‌لرزه‌ای، بدنش را بر روی ساحل رها کرده بود. (موج‌های دریا روی ساحل رها می‌شدند).
- ۷- خواست که از آن گرداب خود را نجات دهد و خود را از آن حادثه برهاند.
- ۸- افلاک: جمع فلک، آسمان، چرخ
- ۹- فروغ: روشنایی، پرتو
- ۱۰- شکن: پیچ و خم زلف
- ۱۱- نَمَط: روش، نوع
- ۱۲- زهره‌در: بسیار ترسناک
- ۱۳- یله: آزاد، رها؛ یله‌دادن: تکیه‌دادن، لم‌دادن
- ۱۴- «حامل»: مسند؛ «باغ»: نهاد؛ «گل»: نهاد؛ «پرتو»: متمم
- ۱۵- در گزینه «الف»، واژه «خاست» نادرست است و باید به صورت «خواست» نوشته شود.
- ۱۶- الف) «پیدا و پنهان»: تضاد و مجاز از «کل هستی»
ب) «به‌مانند یکی زلزله»: تشبیه
ج) «مو»: استعاره از «امواج»
د) «گهر»: استعاره از «گیاه و سبزه»
ه) «شیرین‌سخنی»: حس‌آمیزی و کنایه از زیبا سخن گفتن
- ۱۷- «پرده‌ نیلوفری»: استعاره از «آسمان لاجوردی»
۱۸- مصرع دوم «پرسش انکاری» دارد. (کسی نمی‌تواند با من برابری کند).
- ۱۹- تکرار صامت «گ» واج‌آرایی پدید آورده است.
- ۲۰- اثر عطار نیشابوری است و در قالب «مثنوی» سروده شده است.
- ۲۱- محمّد محمدی اشتهاردی
- ۲۲- در قالب مثنوی
- ۲۳- خداوند اصل حیات و زندگی است.
- ۲۴- شکفته‌شدن گل
- ۲۴- الف) زلال و شفاف بودن / ب) بزرگ و سرور بودن

